

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَمْ تَرَ» برای استشهاد است. یک واقعه تاریخی را شاهد می‌آورد برای بحثی که قرار است مطرح شود، هیچ توجه کردی به کسانی که «إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا...» از دیارشان خارج شدند، «وَهُمْ أَلُوفٌ» در حالیکه هزاران نفر بودند. یعنی یک کوچ هزاران نفری کردند. خانه و کاشانه و شهر خود را رها کردند. چرا خارج شدند؟ «حَدَّرَ أَلْمُوتِ» از ترس مردن.

«فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا» پس خدا به آنها فرمود بمیرید! اینها از ترس مردن بیرون آمدند ولی خدا به مردنشان فرمان داد و مردند. «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» سپس آنها را زنده کرد، دارای کرم و بزرگواری است بر مردم؛ یعنی به مردم فضل و لطف دارد «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» ولكن اکثر مردم شکر فضل خدا را به جا نمی‌آورند.

گاهی اوقات بین فهم ترجمه تا درک آیه یک فاصله‌ای هست. شما ترجمه را بلدی ولی به منظور و مقصود هنوز نرسیدی. در دور اول تدبر، فقط ترجمه نمی‌کنیم. سعی می‌کنیم آیه به آیه به درک برسیم. اگر این آیه را با خودش به تنهایی نگاه کنیم بیش از این در نمی‌آید. پس باید کمی به قبل و بعدش هم نگاه کنیم. قول مشهور اینست که آنها یک جماعتی بودند از بنی اسرائیل که کوچ کردند به جایی که وبا نباشد. رسیدند به یک شهری دیدند خالی از سکنه است. رفتند و همگی وبا گرفتند و مردند. سالها گذشت یک پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل، از کنار آن شهر عبور می‌کرد دید یک شهری است و کلی آدم در آن افتادند و مردند. ناراحت شد، دلش گرفت خدایا جریان چی بود؟ می‌شود آنها را زنده کنی؟ به عنوان بنده برای تو بچه بیاورند، شهرهای تو را آباد کنند. بعد، روزگار طولانی زندگی کردند. من می‌گویم پس آیه بعد که می‌فرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» چی است؟ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» قاتلوا را حل کردید بعدش «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى...» چی؟ اصلا همان اسلوب «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» با «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، آنها «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَدَّرَ أَلْمُوتِ» و اینها «قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أبعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله»، آنها «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» و اینها می‌گویند: «وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا»، تکرار «أَلَمْ تَرَ». چرا توجه به سیاق و بافت کلام نمی‌کنید؟

اینها جماعتی بودند از بنی اسرائیل که وقتی دشمن محاصرشان کرد، ترجیح دادند به جای رویارویی با دشمن، شهر را به دشمن واگذار کنند با وجود اینکه هزاران نفر بودند و علی القاعده می‌توانستند در مقابل دشمن بایستند ولی از ترس مردن رها کردند و رفتند. «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا» خدا به آنها فرمود بمیرید. نه اینکه در یک حادثه دسته جمعی مردند. نخیر، خدا به آنها فرمود بمیرید یعنی کسی که از مرگ با قاتل فرار می‌کند، از مرگ معاف نمی‌شود. اصطلاحا ترجمه‌اش اینست: هر که را صبح شهادت نیست، شام مرگ هست. این «أَحْيَاهُمْ» این نیست که مردند، خدا مرده‌هایشان را زنده کرد. خدا می‌خواهد بگوید این جامعه‌ای که از ترس مرگ فرار کرده و محکوم به مرگ هست، حیات این جامعه را من برگردانم؛ خدایا چطوری حیاتشان را به آنها برگرداندی؟ اینها به پیغمبری که داشتند گفتند: «أبعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله» دیگر خسته شدند از آن ذلت، از آن آوارگی و به پیغمبرشان گفتند برای ما فرماندهی بگمار که در راه خدا قتال کنیم. گفت: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا» احتمال می‌دهید اگر

قتل به شما واجب شود باز هم نجاتی؟ جوابشان این بود: «قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» چرا نجاتی در راه خدا «وَقَدْ أَخْرَجْنَا...» ما اخراج شده ها هستیم، ما آواره شده‌هایی هستیم که سالهاست محکوم به ذلتیم، از شهرمان، از دیارمان اخراج شدیم. «وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا» این خاطره‌ای است که سالها بعد از «خَرَجُوا...» تعریف می‌کنند. سالها بعد از اینکه از ترس مرگ و به خاطر محاصره دشمن از شهر خود بیرون رفتند، در حقیقت اخراج شدند سالها بعد خدا آنها را زنده کرد. چطور؟ آمدند و گفتند ما حاضر به قتل هستیم. آنها گفتند می‌خواهیم بجنگیم، بعد پیغمبر یک ملکی برای آنها گذاشت. بعد آن ملک آیت ملکی داشت. بعد آن ملک لشکر را حرکت داد، رفتند با دشمنان جنگیدند. با جالوت روبرو شدند. گفتند خدایا به ما صبر بده. آنها را شکست دادند «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» اینطوری خدا زنده می‌کند نه اینکه اینها مرده بودند و رو زمین افتاده بودند، یک پیغمبری گفت خدایا زنده کن آنها را، حیف است، خدا فرمود دوست داری؟ دوست دارم. یالاً بلند شویدا! بعد هم کلی زندگی کردند!

سوال حضار: «مُوتُوا» ظاهرش در مورد موت جسم است. شما چرا موت فکری-فرهنگی جامعه گرفتید؟ دو تا جواب در خود قرآن دارد: ۱- در قرآن کریم موت و حیات چندین بار به معنای موت و حیات معنوی استعمال شده است. مثلاً: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال/۲۴) یا در سوره یاسین: «مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» حی را در مقابل کافر بکار برد، مردم دو گروه هستند: زنده و کافر. انکار کافران زنده نیستند از نظر خداوند زنده نیستند و حقیقت زندگی را ندارند. «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» در جواب قتلی که کرده بکشید، این حیات است. ۲- در مورد گروهی از بنی اسرائیل که گفتند ما می‌خواهیم خدا را ببینیم در همین سوره، حضرت موسی علیه السلام هفتاد نفر از آنها را انتخاب کردند. رفتند و از خدا خواستند خود را به اینها نشان بده. صاعقه اینها را گرفت و همگی مردند. «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» شما را بعد از مرگتان زنده کردیم. این واقعه به عنوان یک پدیده، به عنوان یک معجزه ویژه در تاریخ بنی اسرائیل ثبت شد.

اینها معجزات ویژه‌ای است که روی آنها مانور اعجازی می‌دهد. هزاران نفر از ترس وبا رفتند در شهری دیگر و مردند و خدا زنده کرده و کلی زندگی کردند! با این زنده کردن به چه سوالی جواب دادیم؟ بحث را خدا به معاد وصل کند که نکرده است، به توحید وصل کرده که نکرده است. خدا می‌فرماید اینها را زنده کردیم «وَقَاتِلُوا»

این احیا از باب «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ» یعنی یک فضل عمومی. وقتی که مردم از ذلت خسته شدند، و آماده جهاد در راه خدا شدند، خدا زنده شان کرده است، موفق شدند، این دیگر سنت الهی است، همواره اتفاق افتاده است. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» خدا این آیه را می‌فرماید، اول ذهن ما را در ابهام می‌برد، بعد دستوری می‌دهد. می‌فرماید شما اینجوری نباشید.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» شما در راه خدا قتال کنید، پس معلوم است، اینها گیرشان قتال در راه خدا بود. نتیجه‌ای که از آن داستان خدا برای ما می‌خواهد بگیرد، «وَقَاتِلُوا» است، در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوای داناست. قتال کنید و مثل آنها از مرگ فرار نکنید، و به مرگ ذلیلانه محکوم نشوید، کسی که از قتال فرار می‌کند هم می‌میرد، علاوه بر مرگ جسمی، مرگ معنوی هم هست.

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» چه کسی است که حاضر است به خدا قرض نیکویی بدهد، اینجا قرض نیکو مصداقش با توجه به آیه قبله، قتال می‌شود. چه کسی است که حاضر است از جانش، از عافیتش، از آسایش خودش، البته قتال مال هم می‌خواهد، قتال جز با انفاق مال برپا نمی‌شود، خدا انفاقی را که در راهش می‌کند، از تو قرض می‌کند، می‌گیرد، و «يَبْسُطُ» و آن را بسط و گسترش می‌دهد، «وَأَلَيْهِ تُرْجَعُونَ» و چون به سوی او بر گردانده می‌شوید، پس خیلی خوب است که پیش او سرمایه گذاری کنید، یک بار آدم پیش کسی سرمایه گذاری می‌کند که ممکن است دیگر دستش به آن نرسد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِكِ...» این «الْمَلِئِكِ» یعنی جماعت چشم پر کن، «الْمَلِئِكِ» از یملو است خیلی‌ها گفته‌اند، «الْمَلِئِكِ» اشراف و اعیان یک جامعه ای را می‌گویند «الْمَلِئِكِ» خواص یک جامعه ای را می‌گویند در اینجا علت اینکه اینها «الْمَلِئِكِ» هستند، این است که همه یک صدا هستند که می‌خواهیم در راه خدا قتال کنیم، اعلام آمادگی کردند، می‌گویند توجه کردی به این حکایت بعد از حضرت موسی، «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ» وقتی که به پیامبری که برای آنها بود گفتند «أُبْعَثْ لَنَا مَلِكًا» یک فرمانروایی برای ما انتخاب کن، تا بجنگیم، او گفت احتمال می‌دهم، اینکار را نکنید، گفتند: نه حتماً این کار را انجام میدهیم، او طالوت را مبعوث می‌کند ولی عملاً انجام ندادند به جز یک قلیلی. «تَوَلَّوْا» اتفاق می‌افتد، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» آنهایی که وظیفه قتال داشتند و انجام ندادند، ظالم هستند، و خدا نسبت به ظالمان آگاه است، چطور شد جز یک قلیلی بقیه روی گردان شدند، توضیح می‌دهد، «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيِّهُمْ» پیامبرشان گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ...» اینها به پیامبر گفتند، «أُبْعَثْ لَنَا مَلِكًا» پیامبر می‌گوید، «اللَّهُ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ» پیامبر با وحی کار می‌کند طالوت یک فرمانده جنگی عادی نیست، یک فرمانده جنگی است که خدا به واسطه حضرت اشموئیل او را انتخاب کرده است، شاخه ای از ولایت را به او داده است، نه فقط در جنگ، «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» خدا برای شما طالوت را به عنوان فرمانروا مبعوث کرد، «قَالُوا» گفتند، طالوت؟ «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا» از چه وقت تا حالا او ملک بر ما دارد؟ همان جماعتی که می‌آمدند داد می‌زدند، آقا ملک مبعوث کن، فرمانروا بگذار، «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ» از کجاست برای او «الْمُلْكُ عَلَيْنَا» فرمانروایی بر ما؟ «وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» پس معلوم است توقع داشتند، آن ملک از بین خودشان انتخاب بشود، ولی از جایی انتخاب شد که در این «الْمَلِئِكِ» نبود، جزو خواص این جامعه محسوب نمی‌شد، یک آدم معمولی بود. امتحان‌های خدا عجیب است. ما سزاوارتر هستیم به ملک، نسبت به طالوت، در مقایسه با طالوت، چرا ما سزاوارتریم؟ «وَلَمْ يُوْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» چون او جزء سرمایه داران نیست، گفتند ایشان «سَعَةً» یعنی وسعت مالی ندارد، پس معلوم است این «الْمَلِئِكِ» در یک چیزی با هم مشترک بودند، وسعت و ثروت مالی، جزو تراز اول‌های اقتصادی آن جامعه هستند، «قَالَ» پیامبر جوابشان داد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» خدا برگزیده است او را بر شما، و به عنوان فرمانروا بر شما قرار داده است، چرا؟ «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» خدا او را زیاده‌تر کرد، زیاد کرده است در علم و جسم، یعنی اگر شما خیال می‌کنید، معیار فرمانروا شدن برای یک جماعتی که می‌خواهد در راه خدا قتال کنند، این است که او نفوذ اقتصادی داشته باشد، اشتباه فکر می‌کنید. معیارهای مهم‌تری در نگاه خدا هست، آن معیارها علم و جسم است، آن که می‌خواهد فرمانروا باشد، خدا به او عطا کرده است، بیشتر از شما این دانش را داده است.

شما که در ملک جناب طالوت تشکیک می‌کنید من برایتان نشانه می‌گذارم، نشانه ملک این است که تابوت می‌آید به سوی شما «أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» تابوت می‌آید به سوی شما، که «فِيهِ» در تابوت: ۱- «سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»

آرامشی است از جانب پروردگارتان، ۲- «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ» و بقیه‌ایست، آثار به جای مانده‌ایست، از آنچه که ماترک آل موسی و آل هارون بوده.

تابوت همان صندوقچه‌ایست که مادر حضرت موسی علیه السلام موظف شد که حضرت موسی را در آنجا قرار بدهد و او را در رود رها کند، لذا در فرهنگ بنی اسرائیل مظهری بود از غلبه اراده خدا بر اراده فراعنه، لذا تابوت در فرهنگ بنی اسرائیل به یک سمبل و نمادی از قدرت و اراده خدا، قهر و غلبه خدا بر دشمنانش تبدیل شده بود. لذا مایه آرامش بود. این همان احیاء این مردم است، یعنی مردمی که خدا نظرش را از آنها برگردانده بود، چون اینها بی‌اعتنایی کرده بودند به قدرت خدا، به اراده خدا، الان که حاضر به قتال شدند خدا تابوت را به اینها برمی‌گرداند؛ می‌فرماید ببینید در این تابوت هم آرامشی است از جانب پروردگارتان، دل آرامتان کند از جانب ملک طالوت، نگران این نشوید که طالوت شاید نتواند فرمانروایی کند، آرامتان کند؛ و البته «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ» آثار برجای مانده‌ای از آل موسی و آل هارون که در نقل‌ها گفته شده که مثلاً آن الواحی که حضرت موسی علیه السلام رفته بود به کوه طور و از خدا گرفته بود، کتیبه‌های که حک شده بود به او داده بودند، آن الواح، عصای موسی علیه السلام، و بعضی از آثار نبوت و پیامبری موسی و هارون که در بین آل آنها بود تا سالیانی در این تابوت، ولی با تابوت غیب شده بود، آنها برگشت. «سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ»؛ این تابوت چگونه می‌آید؟ «تَحْمِيلُهُ الْمَلَائِكَةُ» یعنی شما نگاه می‌کنید فکر می‌کنید کسی زیر تابوت را نگرفته، ولی ملائکه گرفتند؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» خدا یک معجزه اینطوری نشان‌شان داد که این معجزه بشود آیه‌ای، نشانه‌ای که طالوت را خدا ملک کرده است.

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ» وقتی طالوت لشکر را حرکت داد، گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ» آئی لشکر خدا امتحان کننده شماست، «مَبْتَلِيكُمْ» با یک نهری، «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» چه امتحانی! هر کس از این نهر بنوشد از من نیست «فَلَيْسَ مِنِّي»! این امتحان زمانی امتحان است که اینها تشنه باشند، یعنی اینها تشنه هستند، نهر هم زلال جلوی آنها می‌رود اما امتحان الهی این است، نباید از این نهر بنوشید! دو گروه شدند، معلوم است اینهایی که «الَّذِينَ يَطْنُونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُو اللَّهِ» اینها «مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ ... إِلَّا مِنْ غُرْفَةٍ» بودند، اینهایی که گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا» چه کسانی بودند؟ چرا گفتند «لَا طَاقَةَ لَنَا»؟ چون صبر نداشتند، چون دیدند جمعیتشان در مقابل لشکر دشمن کم است و صبر کافی، قدرت اراده کافی برای ایستادگی در خودشان نمی‌دیدند، اما اینهایی که باور داشتند با خدا ملاقات می‌کنند، این باور در حد ظن هم باشد کار می‌کند، «قَالَ الَّذِينَ يَطْنُونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُو اللَّهِ» قبلاً در آیه ۴۷-۴۸ توضیحش را دادم، اینهایی که باور داشتند با خدا ملاقات می‌کنند، آنها گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ» پس این جماعت اندک با صبری که خدا به آنها عطا کرد آن جماعت کثیر را به اذن الله شکست دادند این «هَزَمُوهُمْ» نقطه عطفش چه بوده؟ «قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ» بوده، داوود رفت جالوت را کشت، و همینجا ورق برگشت؛ «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ» همین شد که خدا به داوود هم ملک داد هم حکمت، اینجا دومرتبه نبوت و فرمانروایی با هم جمع شد؛ «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» از هرچه که می‌خواست به او یاد داد؛ «وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» اگر نبود اینکه خدا بعضی از مردم را به بعضی دیگر دفع کند، یعنی شر گروهی از مردم را به وسیله گروهی دیگر دفع کند، یعنی به وسیله قتال گروهی با گروهی، اگر نبود که خدا دفع کند بعضی مردم را به بعضی دیگر، یعنی اگر قتال و جهاد نبود «لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» آنوقت یکباره زمین فاسد می‌شد.